

ویژگیهای اخلاقی دو جبهه حق و باطل در کربلا

□

علی اصغر الهامی نیا

داستان کربلا مایه‌اشگاهی است که از یک سو بیانگر عظمت شجاعت و حق خواهی و حق پرستی و تمام فضائل و مکارم انسانی است که در سرور شهیدان و یاران فداکار وی تبلور یافته و در سخت‌ترین شرایط از آن روی گردانی نشده است و از سوی دیگر مبین دناقت، سنگدلی و خونخواری امویان و سپاهیان یزید که حاکی از آلودگی‌های روحی و اخلاقی آنان و نشان دهنده عاقبت باطل‌گرایی و بی‌ایمانی است.

در این مقاله از میان فضائل بی‌شمار، غیرت و حماسه، ژرف‌اندیشی، عرفان، پرستش و نیایش و جانبازی در حق پویان از یک سو، و پستی و زبونی، چند چهره‌گی، حلم خواری، فساد و فحشاء، بی‌حرمتی به مقدسات، پرخاشگری و بحران هویت از جمله ردائل جبهه باطل شمرده شده است که در صحنه عاشورا به ظهور رسیده‌اند.

تهدیب و تزکیه اخلاقی انسانها از ردایل و آراستن ایشان به فضایل اخلاقی از اصول شرایع آسمانی و اهداف غایی انبیای الهی علیهم السلام به شمار می‌رود و قرآن مجید نیز در چندین مورد از چنین رسالتی برای پیامبر اسلام (ص) یاد می‌کند؛ از جمله می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ



وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ^۱
او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و آنان را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

رسول گرامی اسلام، خود نیز در این باره می‌فرماید:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛^۲
همانا برانگیخته شدم تا مکرمتهای اخلاقی را تکمیل کنم.»

متّصف بودن انبیای گرامی و پیروان راستین آنان به صفات ارزشمند اخلاقی نیز بیانگر این حقیقت است که بندگان مؤمن خدا همواره کوشیده‌اند که در پرتو اعتقادات صحیح و اعمال صالح، از ویژگیهای بارز اخلاقی نیز برخوردار باشند و درون و بیرون خویش را از آلوده شدن به رذایل اخلاقی منزه دارند.

اهمیت چنین اتصافی آنگاه دو چندان می‌گردد که به این موضوع توجه کنیم که چندین مفهوم اخلاقی در شمار اسما و صفات حسنای الهی قرار دارد مانند؛ حلیم، صبار، شکور، غنی، رؤوف، رحیم، غافر، کریم و ...

از سوی دیگر، کافران، منافقان و کسانی که جبهه مخالف دین و دینداران را تشکیل می‌دهند، نوعاً از فضایل اخلاقی، عاری و بیشتر به رذایل تمایل دارند. برخی از اوصافی که قرآن مجید برای این عده یاد می‌کند عبارت است از؛ دروغ، کشتن بی‌گناهان، بخل، فساد و فحشا، پیمان شکنی، حرام‌خواری، ستمکاری، فخرفروشی، دنیاپرستی، یاوه‌گویی، سوگند دروغ، تجاوز و ...

طرفداران حق، همواره بر سه مؤلفه مهم اعتقاد صحیح، عمل صالح و اخلاق نیکو ملتزم هستند و در هیچ شرایطی نسبت به آنها اهمال نمی‌ورزند و در برابر، باطل‌گرایان، افزون بر اعتقاد فاسد و اعمال زشت، همواره از آلودگی‌های روحی و اخلاقی رنج می‌بردند و از فضایل انسانی کمترین بهره را داشتند و طرفین درگیر در حادثه عاشورا نیز از این قانون مستثنا نیستند که در این فرصت به بیان ویژگی‌های حق‌جویان جبهه حسینی (ع) و یاوه‌پویان جبهه اموی می‌پردازیم.

◀ الف. ویژگی‌های حق‌پویان

این بخش را با سخن مردی از تبار عاشوراییان - شهید مطهری (ره) - آغاز می‌کنیم

که فرمود:



«داستان کربلا ... یک داستان دو صفحه‌ای است که از نظر آن صفحه دیگر بیشتر قابل مطالعه است. از نظر آن صفحه، جنبه مثبت دارد، صورت فعلی دارد، نمایشگاهی است از عظمت و علو بشریت، از رفعت بشریت، نمایشگاه معالی و مکارم انسانیت است، سراسر حماسه است، عظمت و شجاعت و حق خواهی و حق پرستی در آن موج می‌زند. از این نظر، دیگر قهرمان داستان ما پسر معاویه و پسر زیاد و پسر سعد و دیگران نیستند. از این نظر قهرمان داستان، پسران علی(ع) هستند. حسین بن علی(ع) است، عباس بن علی است، دختر علی، زینب است، یک عده از مردان فداکار درجه اولی هستند که خود حسین(ع) که حاضر نیست یک کلمه مبالغه و گزاف در سخنش باشد، آنها را ستایش می‌کند.»^۳

آنچه در این راستا شمار می‌شود، قطره‌ای از دریا و نمونه‌ای از بی‌شمار فضایی است که در سرور شهیدان و یاران فداکار او تبلور یافته است و بر شمردن همه خوبی‌های آن پاکان کم‌نظیر به ویژه سیدالشهدا(ع)، آرزویی است دست‌نیافتنی که تنها از عهده معصوم برمی‌آید.

□ ۱. غیرت و حماسه

در دوران حکومت بنی‌امیه - که سایه شوم ارباب و اختناق و ترور و وحشت بر همه سرزمینهای اسلامی سایه افکنده بود و نفس هر نفس‌کشی به راحتی قطع می‌شد، اظهار مخالفت و گفتن «نه» به حاکمان سنگدل و خونخوار اموی، زهره شیر می‌طلبید و تاریخ، چنین روحیه و شجاعت را جز در حسین بن علی(ع)، سراغ ندارد. این حمیت و غیرت حسینی بود که در برابر قدرت شیطانی بنی‌امیه به فریاد بدل شد و لرزه بر کاخ سبز دمشق انداخت و اسوه جاوید و حماسه‌سازی را رقم زد. به گفته ابن ابی‌الحدید:

«سَيِّدُ أَهْلِ الْأَبَائِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَالْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ اخْتِياراً لَهُ عَلَى الدِّيَّةِ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ عَرَضَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ وَأَصْحَابُهُ فَأَنفَ مِنَ الدَّلِّ وَخَافَ مِنْ ابْنِ زِيَادٍ أَنْ يَنَالَهُ بِتَوْعٍ مِنَ الْهَوَانِ إِنْ لَمْ يَقْتُلْهُ فَأَخْتَارَ الْمَوْتَ عَلَى ذَلِكَ؛^۴ سرور غیرت‌ورزان عالم، که به مردم حمیت و مرگ اختیاری زیر سایه‌های شمشیرها را آموخت حضرت ابوعبدالله حسین بن علی(ع) است که به آن جناب و یارانش، امان عرضه شد ولی او تن به خواری نداد و بیم آن داشت که پسر زیاد گرچه او را نکشد ولی به زبونی بکشد، پس مرگ با عزت را بر چنین زندگی‌ای ترجیح داد.»

شهید مطهری(ره) از حماسه حسینی با عنوان «مطلق و مقدس» یاد می‌کند؛ به این معنا که این حماسه قومی و ملی نیست بلکه انسانی و جهانی و جاوید است و زمین و زمان را درمی‌نوردد و به همه انسانها می‌آموزد که هرگاه حاکمی چون یزید بر اریکه قدرت قرار گرفت و عزت و کرامت انسانی و مقدسات را به بازی گرفت باید در برابر او ایستاد و به هر



قیمتی مبارزه کرد و حاکمان ستمگر را از ستمگری باز داشت و چنین اقدامی در راه خدا و احیای انسانیت و هماهنگی با ناموس آفرینش است و به همین دلیل نیز مقدس و آرمانی است و هیچ گونه سود مادی و انگیزه شخصی در آن دخیل نیست، بلکه برای رهایی بندگان خدا و برقراری خواست خدا مبنی بر آزادی معنوی و تأمین امنیت در جامعه توحیدی است؛ وقتی هدف، چنین آرمانی و مقدس شد؛ باید اقدام کرد و فریاد برآورد:

«سَامُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَيَّ الْفَتَى إِذَا مَا نُؤَى حَقًّا وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا»^۵

اصحاب امام نیز، جملگی از چنین روحیه‌ای برخوردار بودند و یا آن را کسب کردند چنانکه وقتی امام در راه کوفه، با زهیر بن قین ملاقات می‌کند و او را به شرکت در نهضت دعوت می‌نماید، دعوت امام را می‌پذیرد و تا آخرین قطره خون خود پای آن می‌ایستد. در روز تاسوعا گفتگویی میان غرره بن قیس - از لشکر یزید - و زهیر اتفاق افتاد؛ غرره به زهیر گفت:

«ای زهیر تا آنجا که من سراغ دارم، تو از شیعیان اهل بیت نبودی، تو فردی عثمانی بودی!»

زهیر در پاسخ او گفت:

«اینک نمی‌بینی که به آنان پیوسته‌ام؟ من با اینکه برای امام حسین (ع) نامه ننوشته‌ام و فرستاده‌ای را به سوبش نفرستاده‌ام، ولی در راه که به چهره او نظر کردم، به یاد رسول خدا (ص) و مقام او افتادم و تشخیص دادم که باید در حزب او قرار گیرم و یاری اش نمایم و جانم را فدا بکنم چرا که شما حق خدا و پیامبرش را با بمال کرده‌اید.»

شب عاشورا اوج نمایش روحیه حماسی یاران امام است، آن چنان که به تعبیر شهید مطهری؛ چنین روحیه‌ای فرشتگان را از گفتن جمله «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ»^۷ شرمند کرده! در شب عاشورا امام اصحاب خود را آزاد گذاشت و فرمود:

«هر کسی دوست دارد در تاریکی شب، راه خود را پیش گیرد و به شهر و دیار خویش باز گردد، چرا که این لشکر در طلب من گرد آمده‌اند و اگر به من دسترسی بیابند، با دیگرانشان کاری نیست.»^۸

پس از ادای این سخنان، شور و ولوله‌ای در میان یاران امام برپا شد، به ناچار گروهی یا فردی برخاستند و به امام خویش چنین پاسخ دادند:

بنی هاشم جملگی ابراز داشتند: آیا ما چنین کنیم تا پس از تو زنده بمانیم، خدا نیارد چنین روزی را.

بنی عقیل گفتند: به خدا سوگند چنین ننگی را به گردن نخواهیم گرفت، بلکه جان و مال و

همه کسانمان را نثارت می‌کنیم، همراهت می‌جنگیم تا به جایگاه ابدی خویش در آییم، زندگی بعد از شما ننگین است.

مسلم بن عوسجه: آیا ممکن است مادست از یاری شما برداریم؟ آنگاه به خدا چه پاسخی خواهیم داد؟ به خدا سوگند دست از همراهی‌ات نمی‌کشم تا نیزه‌ام را در سینه‌های دشمنانت خرد کنم و آن قدر شمشیر بزنم که از تیغه‌اش چیزی باقی نماند، پس از آن نیز با سنگ و چنگ و دندان از شما حمایت می‌کنم تا کشته شوم.

سعد بن عبدالله حنفی: به خدا سوگند تو را تنها نخواهیم گذاشت تا خدا ببیند که ما حرمت پیامبر(ص) را در غیبتش حفظ کرده‌ایم، به پروردگار قسم، اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته یا سوخته می‌شوم و زنده می‌گردم باز تو را تنها نخواهم گذاشت، اینکه یک بار کشته شدن است و کرامتی است که پایان ندارد.

زهیر بن قین نیز اظهار داشت: من نیز به خدا سوگند، مایلم هزار بار در دفاع از شما و اهل بیت کشته گردم و ... دیگر اصحاب نیز سخنانی این گونه ادا کردند^۹ که نشان‌دهنده روحیه عالی و حماسی آن مردان حق‌طلب و مبارز است و در روز عاشورا نشان دادند که به آنچه گفته‌اند ایمان دارند و آنان در ایمان و اعتقاد خود راستین و راسخ‌اند و حاضرند در رکاب امام زمانشان، دست به هر کاری بزنند و برای رسیدن به هدف مقدسشان همه هستی خود را فدا کنند.

□ ۲. ژرف‌اندیشی

بینش ژرف و گرایش صادقانه، خصلت دیگر حماسه‌آفرینان کربلا بود؛ آنان به نیکی می‌دانستند چه می‌خواهند، چه می‌کنند، در چه راهی گام نهاده‌اند و با چه کسانی سرستیز دارند، ایشان بیشتر نسل دوم اسلام بودند که پیام خدا را در دل نشانده بودند و بسان مجاهدان زمان پیامبر(ص) با توصیف امیر مؤمنان صلوات الله علیه؛

«حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَىٰ أَسْيَافِهِمْ»^{۱۰}

بینش ژرف خویش را بر تیغه شمشیرهایشان حمل می‌کردند.

آنان جملگی چنان بودند که سیدالشهدا(ع) فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَىٰ عَنْهُ لِيَزَعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُجْعًا فَأَنَّى لِأَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا»^{۱۱}

آیا نمی‌بینید که به «حق» عمل نمی‌شود و کسی از «باطل» جلوگیری نمی‌کند؟ حقیقتاً مؤمن



باید به دیدار خدا مشتاق باشد. من، مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز خسران نمی بینم.»

آنان به خوبی می دیدند که اگر حکومت اموی پرچمدار اسلام باشد و نسل دوم و سوم مسلمانان از داخل و نامسلمانان از خارج، اسلام را از زبان و اعمال امویان فراگیرند، به تعبیر امام حسین (ع) فاتحه اسلام خوانده خواهد شد.^{۱۲} و اگر دست به اقدام نزنند اصل اسلام چون فرعش بر باد خواهد رفت، حقایق و معارف آن، واژگونه خواهد شد، قرآنی که در جنگ صفین با تزویر معاویه بر نیزه رفته بود با نیرنگ و ابله‌ی یزید به محاق خواهد رفت و یا بسان کتابهای آسمانی پیشین تحریف خواهد شد و در نهایت، نه از تاک نشان ماند و نه از تاکنشان... این بود که با تیزی و فراست دریافتند که باید کاری کرد کارستان تا چنین اتفاق شومی رخ ندهد.

هر یک از اصحاب امام، ستاره درخشانی بودند که در ظلمت عصر اموی درخشیدند و حقانیت ایمان و اعتقاد خویش را به منصفه ظهور رساندند؛

وقتی خبر خروج امام (ع) به بصره رسید، شیعیان در منزل بانویی به نام ماریه دختر سعد اجتماع کردند و در این باره به گفتگو پرداختند. در آن میان یزید بن نبیط برخاست و اعلام داشت، من اینک به سوی حسین (ع) خواهم شتافت و از پسران دهگانه او دو نفر همراه پدر شدند، به او گفتند، ابن زیاد راهها را بسته و بر آنها مأمور گمارده است. اظهار داشت من تصمیم جدی گرفته‌ام که امام را همراهی کنم، هر چه بادا باد! سپس با صلابت و قاطعیت از بصره خارج شد و با چالاکی خود را به امام رساند و همراه دو فرزندش در ردیف شهدای کربلا قرار گرفت.^{۱۳}

مسلم بن عقیل پس از تلاش فراوان و جنگ با نیروهای ابن زیاد، وقتی با او روبه‌رو شد، سیاست شیطانی حکومت اموی را چنین تشریح کرد؛

«شما ضد ارزشها را ظاهر و ارزشها را دفن کرده‌اید، بدون رضایت مردم بر آنان حکومت می‌کنید و بر خلاف دستور خدا بر آنان فرمان می‌رانید، بسان کسری و قیصر رفتار می‌کنید ولی ما به میدان آمده‌ایم تا مردم را به احیای ارزشها بخوانیم و از ضد ارزشها دور کنیم و ایشان را به فرمان کتاب خدا و سنت پیامبر فرا خوانیم.»^{۱۴}

حنظله بن اسعد شبامی، در روز عاشورا خود را سپر تیرها و نیزه‌هایی کرد که به سوی امام پرتاب می‌شد و با صدای بلند آیات ۳۰-۳۳ سوره غافر را تلاوت کرد^{۱۵} و گفت: «مردم! حسین را نکشید که خدا بر شما عذاب خواهد کرد.» امام (ع) نیز او را دعا کرد و فرمود: «اینان



چون سخن حق تو را نمی‌پذیرند، سزاوار عذاب الهی خواهند شد.» حنظله در میان چکاچک شمشیرها و برق نیزه‌ها شجاعانه از امام دفاع می‌کرد و همچنان در شوق لقای معشوق واقعی بود و گویا منتظر اجازه امام و اذن ورود بود، از این رو خطاب به سیدالشهدا عرض کرد: «آیا ما به سوی پروردگاران نمی‌رویم و به خیل یارانمان نمی‌پیوندیم؟» امام پاسخ داد: «چرا! برو به سوی کسی که از دنیا و آنچه در آن است برایت بهتر است.» و ... پس از لحظاتی حنظله به فوز شهادت نایل شد.^{۱۶}

حضرت علی اکبر(ع) نیز وقتی در نزدیکی کربلا، کلمه استرجاع را از پدر می‌شنود و امام می‌فرماید: «هاتف غیبی خبر داد که مرگ در کمین شماست تا به سوی بهشت روانتان سازد»، از پدر می‌پرسد: مگر ما برحق نیستیم؟! امام فرمود: «به خدایی که بازگشت همه به سوی اوست ما برحقیم». علی اکبر گفت: «ای پدرجان! پس باکی از مرگ نیست!»^{۱۷}

حضرت قاسم نیز - که در عاشورا سیزده ساله است - در پاسخ پرسش امام که از او پرسید: «مرگ در نظر تو چگونه است؟» پاسخ داد: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»؛ مرگ از عسل نیز شیرین تر است!^{۱۸}

□ ۳. عرفان

بوعلی سینا(ره) در تعریف عرفان فرموده است:

«توجه مستمر درونی و انصراف فکری به طرف قدس جبروت به منظور تابش نور حق، عرفان است.»^{۱۹}

رسیدن به چنین حالتی، آرزوی همه سالکان راه حق است، همت عالی آنان این است که همه حجابهای ظلمانی و نورانی عالم ملک و ملکوت را پشت سر نهند و با چشم دل خویش، بدون واسطه، رخ زیبای یار را ببینند و خود را فدای او کنند؛

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

در مناجات شعبانیه، که نوعاً زمزمه همه امامان بوده است، آمده است:

«الْهَبِي وَالْحَقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَعَنْ سِوَاكَ مُنْخَرِفًا وَمِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^{۲۰}

معبودا، مرا به نور گرانبدر خویش رسان تا نسبت به تو عارف گردم و از جز تو رخ برتابم و از تو ترسم و فرمانت برم، ای دارنده جلال و کرامت.»



این حالت عالی روحی در اثر تقوای الهی، پرهیز از گناهان و انجام وظایف و پیشرفت در سیر و سلوک اخلاقی پدید می‌آید چنانکه سالار شهیدان در دعای عرفه از خدا چنین می‌خواهد:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ»^{۲۱}

خدایا مرا در مرتبه‌ای از خوف از خودت قرار ده که گویا تو را می‌بینم.»

آن امام همام و یاران او آن قدر خود را به خدا نزدیک می‌دیدند که از همه هستی خویش گذشتند و هر گونه سختی و تلخی را به جان خریدند و هر چه در راه جانبازی و جهاد جلوتر می‌رفتند، آثار شیرین این حالت عرفانی بر ایشان بیشتر جلوه‌گر می‌شد. در شب عاشورا پس از سخنان امام و اعلام وفاداری اصحاب، امام آنان را دعا کرد، سپس:

«كَشَفَ عَنْ أَبْصَارِهِمْ فَرَأَوْا مَا حَبَاهُمُ اللَّهُ مِنْ نَعِيمِ الْجَنَّةِ وَعَرَفَهُمْ مَنْزِلَهُمْ فِيهَا»^{۲۲}

پرده از چشمانشان برداشت و آنان نعمتهای بهشتی را - که خدا عطایشان کرده بود - دیدند و جایگاه خویش را شناختند.»

همچنین پس از نماز ظهر عاشورا به آنان فرمود:

«يَا كِرَامَ هَذِهِ الْجَنَّةِ فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَ اتَّصَلَتْ أَنْهَارُهَا وَ اتَّبَعَتْ ثِمَارُهَا وَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ الشَّهَدَاءُ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَكُمْ وَ يَتَبَاشَرُونَ بِكُمْ فَحَامُوا عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ دِينِ نَبِيِّهِ وَ دَبُّوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ»^{۲۳}

ای بزرگواران! این بهشت است که دروازه‌هایش به رویتان گشوده شده و رودهایش به هم پیوسته و میوه‌هایش شیرین گشته است و این، رسول خدا(ص) و شهدایی که در راه خدا کشته شده‌اند هستند که منتظر ورود شما هستند تا خوش آمدتان گویند، بنابراین از دین خدا و پیامبرش دفاع کنید و از ناموس پیامبر پاسداری نمایید.»

حماسه‌سازان عارف کربلا آنچه را که دیگران در آینه نمی‌دیدند، در خشت خام می‌دیدند و بصیرت و عرفانشان پرده‌های زمین و زمان را درنوردیده بود و بر بام دنیا گام نهاده بودند و چنین مقام ارجمندی را در پرتو همراهی با حضرت اباعبدالله(ع) به دست آورده بودند:

زهیر بن قین آن‌گاه که آهنگ میدان کرد، دست بر دوش امام نهاد و گفت:

«اینک راه خویش را به نیکی یافته‌ام و عارفانه قدم به میدان می‌نهم و یقین دارم که به ملاقات نیاکان بی‌نظیر تو - یعنی پیامبر و علی و حسن و جعفر طیار و حمزه علیهم‌السلام - می‌شتابم.»^{۲۴}

حضرت علی اکبر(ع) نیز یک بار از میدان برگشت و در ظاهر از امام(ع) طلب آب نمود

ولی در واقع آب حیات می‌طلبید، امام(ع) به او فرمود:



« پسر، به میدان باز گرد که پس از اندکی جنگیدن، جدت - محمد صلی الله علیه و آله - را ملاقات خواهی کرد و او چنان تو را سیراب خواهد کرد که پس از آن، هرگز تشنه نخواهی شد!»

پس از سخنان امام (ع) آن مجاهد عارف به صف دشمن زد و حماسه آفرید، در آن میان متقد بن عروه، او را هدف قرار داد و بر زمین افکند، علی اکبر در میان خاک و خون، فریاد برآورد:

« پدر عزیزم، درود بر تو، این، جدم پیامبر است که بر تو سلام می فرستد و پیام می دهد که هر چه زودتر به سوی ما بشتاب!»^{۲۵}

راستی در عرفانگاه کربلا چه رخ داده است که پدر از پسر، پسر از پدر، برادر از برادر و خواهر از برادر به سادگی دل می کند و خود را تسلیم امواج بلا می نماید؟ جز اینکه جملگی تصمیم گرفته اند از آوردگاه نینوا به بارگاه «دُنَى فَتَدَلُّی» پر بکشند و با زبان حال و قال بگویند:

تَرَكْتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِي رِضَاكَ وَ اَيْتَمْتُ الْعِيَالَ لَكِنِّي اِرَاكَ
فَلَوْ قَطَعْتَنِي اِزْباً فَاِرْبَا لَمَا حَنَّ الْفُوَادُ اِلَى سِوَاكَ؟^{۲۶}

همه عاشوراییان در واقع، مست «رحیق مختوم» حسینی شدند که «ختام مسک» آن را پیام آور کربلا، حضرت زینب (س)، در کوفه ابراز داشت. وقتی اهل بیت (ع) به عنوان اسرای جنگی وارد مجلس عیدالله شدند، او با نخوت و غرور از حضرت زینب (ع) پرسید: خدا با خاندان تو چه کرد؟ دختر پیامبر با اطمینان و صلابت پاسخ داد:

«مَا رَأَيْتُ اِلَّا جَمِيلاً، هُوَ لَاءِ قَوْمٍ كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا اِلَى مَضَاجِعِهِمْ...»^{۲۷}
من جز زیبایی ندیدم! این خیل (شهدا) کسانی هستند که خدا شهادت را برایشان مقرر کرده بود و آنان به مشهد خویش شتافتند.»

□ ۴. پرستش و نیایش

دعا و عبادت، زیباترین حالتی است که انسان پیدا می کند و در خلوت انس خدای خویش می نشیند و از نظر قرآن مجید، هدف نهایی آفرینش محسوب می شود:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۲۸}
و جن و انسان را نیافریدم جز آنکه مرا بپرستند.»

نیایش و پرستش خالصانه از ویژگی های دایمی امام و یاران فداکار او بود. امام سجاد (ع) فرمود:

« پدرم در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند.»^{۲۹}



همین طور آن حضرت، در طول سفر، حتی در صبح و ظهر روز عاشورا نمازهای واجب را همراه اصحابش به جماعت برگزار می‌کرد. عصر تاسوعا نیز وقتی جنب و جوش دشمن را ملاحظه کرد، حضرت عباس(ع) را فرستاد تا از آنان خبر بیاورد، به او گفتند، قصد حمله دارند، امام برای بار دوم برادر را به سوی عمر سعد فرستاد تا از او مهلت بگیرد، جنگ را به فردا موکول کند تا یک شب دیگر را به درگاه خدا عبادت کنند، آنگاه فرمود:

«خدا می‌داند که من نماز، قرائت قرآن و فراوانی دعا و استغفار را دوست دارم.»^{۳۰}

و شب عاشورا تا صبح، مشغول نماز و دعا و استغفار و مناجات و تلاوت قرآن بودند.^{۳۱} حضرت مسلم(ع) هنگام عزیمت به سوی کوفه، برای وداع به مسجد النبی رفت و دو رکعت نماز به جای آورد.^{۳۲} در باره یکی دیگر از شهدا به نام «سوید بن عمر» نوشته‌اند: «انسانی شریف و پر نماز بود.»^{۳۳} حبیب بن مظاهر عصر تاسوعا خطاب به نیروهای یزید گفت:

«چه بد گروهی هستید شما؛ فردای رستاخیز در حالی به پیشگاه خدا حضور می‌یابید که نسل و عترت پیامبرش را کشته‌اید، کسانی که عباد این دیار و نماز شب خوان و ذاکر خدا بودند.»^{۳۴}

همچنین امام(ع) غلام ترکی داشت که قاری قرآن بود، وقتی شهید شد، آن حضرت بر بالینش حاضر شد و صورتش بر صورتش نهاد.^{۳۵} شهید بزرگوار، بریر بن خضیر، نیز معلم و قاری قرآن بود. قاتل او کعب بن جابر وقتی از کربلا به خانه خویش بازگشت، همسر او، نوار، گفت:

«وای بر تو، در قتل پسر فاطمه(ع) شرکت کردی و «سیدالقرآ» - بریر - را کشتی! به خدا سوگند از این پس یک کلمه با تو سخن نخواهم گفت.»^{۳۶}

□ ۵. جانبازی بر سر پیمان

در طول نهضت کربلا، امام حسین(ع) به مناسبت شنیدن خبر شهادت یاران خود، آیه شریف «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...»^{۳۷} را تلاوت می‌کرد که نشان از استواری و پایداری و وفاداری دلاورمردان کربلا داشت؛ آنان تا آخرین نفس بر عهد و پیمان جانبازی در راه خدا پای فشردند و لحظه‌ای در ادامه راه، تردید نکردند و هیچ شمشیر و نیزه‌ای در عزم آهنین آنان رخنه نکرد و تاریخ، کمترین مسامحه‌ای از ایشان به یاد ندارد. حضرت مسلم آنگاه که در چنگال نیروهای عبیدالله اسیر شد و او را خلع سلاح کردند، از



آینده ناامید شد و اشک در چشمانش حلقه زد و با بغض در گلو گفت:

«به خدا سوگند به حال خود گریه نمی‌کنم، من برای حسین و خاندان او می‌گیریم که امروز و فردا روانه این دیار می‌شوند [و از سوی شما مورد حمایت قرار نمی‌گیرند]. و رو به سوی محمد بن اشعث کرد و گفت: اگر امکان دارد کسی را به خدمت ابی‌عبدالله (ع) بفرست تا او را آگاه کند که به کوفه نیاید و گرنه کشته خواهد شد.»^{۳۸}

قیس بن مسهر صیداوی، نامه‌ای از امام حسین (ع) برای مردم کوفه آورد ولی به دست حصین بن نمیر، فرمانده دژبان عبیدالله، دستگیر شد، او پیش از دستگیری، نامه امام را نابود کرد تا به دست دشمن نیفتد. وقتی او را نزد عبیدالله آوردند، با صراحت و جرأت از امام و حریم ولایت دفاع کرد و هر چه از سوی عبیدالله تحت فشار قرار گرفت، هیچ رازی را فاش نساخت، در نهایت، عبیدالله او را وادار ساخت که بر فراز منبر به امیر مؤمنان (ع) و امام حسین (ع)، بد بگوید، با تعجب حاضران، قیس این پیشنهاد را پذیرفت و بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر، تا آنجا که مهلت یافت از اهل بیت به نیکی یاد کرد و پیام امام را به مردم کوفه رساند و بنی‌امیه و عبیدالله و پدرش را لعنت کرد! عبیدالله نیز دستور داد او را از بالای قصر دارالاماره به پایین پرتاب کردند و به شهادت رسید، رحمة الله علیه.^{۳۹}

عبدالله بن یقطر نیز که حامل نامه‌ای از امام برای مسلم بود، به دست حصین اسیر شد و سرنوشتی چون قیس پیدا کرد و بر فراز منبر پیام امام را به مردم رساند و از عبیدالله بدگویی کرد، او نیز از بالای بام به زمین پرتاب شد و به شهادت رسید.^{۴۰}

هلال بن نافع همراه حضرت عباس (ع) و تعدادی از اصحاب امام، خود را به شریعه فرات رساندند، ولی عمرو بن الحجاج و نیروهایش مانع برداشتن آب شدند، عمرو به هلال گفت: تو می‌توانی به اندازه رفع تشنگی آب بنوشی. هلال گفت: وای بر تو، من سیراب گردم در حالی که امام حسین (ع) و همراهانش عطشانند؟ پس از آن با نیروهای عمرو درگیر شدند، چند تن را کشتند و توانستند مقداری آب با خود به سوی خیمه‌های امام ببرند.^{۴۱}

حضرت عباس و برخی از برادرانش، از سوی مادر با شمر بن ذی‌الجوشن خویشاوندی داشتند، در شب عاشورا، شمر نزدیک خیمه‌های اباعبدالله (ع) آمد و صدا زد: «خواهرزاده‌های ما کجا هستند؟» حضرت عباس و برادرانش، عثمان و جعفر، به او نزدیک شدند و پرسیدند: چه می‌خواهی؟ گفت: شما خویشان من هستید و من به شما امان می‌دهم [به شرطی که از اردوگاه حسین (ع) جدا شوید و راه خود بگیرید]. آن جوانمردان، چنین امان



ذلت‌باری را نپذیرفتند و اعلام کردند:

«خداوند تو و امان‌نامه‌ات را لعنت کند! آیا تو به ما امان می‌دهی و حال آنکه امام ما، پسر پیغمبر، امان ندارد؟!»^{۴۲}

این وفاداری خالصانه، دو طرفه بود و حضرت سیدالشهدا(ع) همین احساس را نسبت به یاران خود داشت؛ هنگامی که حرّ بن یزید ریاحی، در نخستین برخورد، تصمیم گرفت با امام(ع) مدارا کند، ولی برخی از یاران امام را که از کوفه به آن حضرت پیوسته بودند استثنا کرد، امام با قاطعیت فرمود:

«اینان یاران من هستند و من، از جان ایشان، همانند جان خود دفاع خواهم کرد.»^{۴۳}

◁ ب. ویژگی‌های یاهوجویان

قلم از ترسیم این بخش، احساس شرمندگی می‌کند چرا که سیاه‌کاری‌ها و سیاه‌دلی‌های بنی‌امیه و مزدوران آنها بسیار گسترده است و چهرهٔ تاریخ را شرمنده کرده است، عباس محمود العقاد، نویسندهٔ مصری، در بارهٔ آنان می‌نویسد:

«به طور خلاصه می‌توان گفت: حقیقتاً در اردوگاه یزید، مردی نبود که در برابر حسین بایستد جز آنکه چشمداشت ثروت داشت و چنان در آزمندی غوطه‌ور شده بود که حاضر بود تمام مقدسات را زیر پا نهد ... و یاران یزید، دژخیمان و سگهای دست‌آموزی بودند در طلب شکار.»

سپس مقایسه‌ای این چنینی ارائه می‌دهد:

«یزید یارانی داشت که در نهایت می‌توان گفت هر یک جلادی بود که تیغ و تازیانه را در راه مادیت به کار می‌گرفت و حسین(ع) یارانی داشت که در آرزوی شهادت آماده بودند همهٔ دنیا را در راه معنویت فدا کنند، بنابراین جنگ کربلا، جنگ میان دژخیمان و شهیدان بود.»^{۴۴}

آن روی سکه کربلا که یزیدیان آفریدند چیزی جز جرم و جنایت، ذبح انسانیت، ضدیت با خدا و ارزشهای والا نبود و آنچه در کربلا به دست امویان رقم خورد یک تراژدی مخوف انسانی بود که بیان ابعاد گوناگون آن، تدوین کتابهای متعددی می‌طلبد که به تناسب حال، برخی از سرفصلهای کتاب جنایت اموی را در این مقال به اختصار شماره می‌کنیم.

□ ۱. پستی و زبونی

تاریخ برای این نکته تأکید کرده است که امویان و هواداران آنها کسانی بودند که از پستی و دنائت، عقدهٔ حقارت و کمبود شخصیت رنج می‌برده‌اند.



زید بن ارقم در مجلس عبیدالله بن زیاد حضور یافت، وقتی مشاهده کرد او با چوب بر لب و دندان امام حسین (ع) می‌کوبد، به حالت اعتراض آنجا را ترک کرد و گفت:

«برده‌ای، به برده دیگر امارت بخشیده است، ای مسلمانان از این پس شما نیز چون بردگان خواهید بود. پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه بدکاره را امیر خویش کرده‌اید، او خوبان را می‌کشد و بدان را به بردگی می‌گیرد، شما به زبونی تن داده‌اید و نفرین بر هر کس که چنین باشد.»^{۴۵}

پس از بازگشت عمر سعد از کربلا و درخواست حکم فرمانروایی ری، میان او و عبیدالله مشاجره لفظی رخ داد، عثمان - برادر عبیدالله - با ناراحتی اظهار داشت، به خدا سوگند مایل بودم تا قیامت بر سر و دهان فرزندان زیاد افسار می‌زدند ولی حسین بن علی (ع) کشته نمی‌شد!^{۴۶}

عقّاد تصریح می‌کند کسانی چون شمر، عبیدالله، مسلم بن عقبه و عمر سعد علاوه بر منع سیرت انسانی، برخی از آنها از زشتی صورت و پستی نسب و شرافت ظاهری نیز محروم بودند و با احساس حقارت همه‌جانبه تلاش می‌کردند با قتل و غارت و جنایت، کیش شخصیت خود را جبران کنند و حاضر بودند ایمان خویش را فدای حقد و کینه و مال و منال دنیا نمایند، به همین دلیل مسلم بن عقبه وقتی به مدینه حمله کرد، حرم پیامبر (ص) را در مدت سه روز برای هر کاری آزاد اعلام کرد، اهل مدینه را قصابی کرد و در آنجا حمام خون جاری ساخت، فرزندان مهاجران و انصار و بدریون را قتل عام کرد و از همه اصحاب پیامبر و تابعان تعهد گرفت که برده حلقه به گوش یزید باشند!^{۴۷}

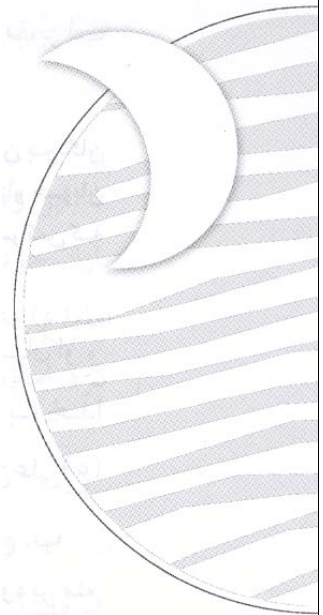
طبری نیز می‌نویسد: اصحاب عمر سعد نوعاً افرادی فاسق، فاجر و با سوء سابقه بودند.^{۴۸} پس از شهادت سیدالشهدا (ع)، ده نفر داوطلب شدند بر بدن مطهرش اسب بتازند و استخوانهایش را خرد کنند، آنها نزد عبیدالله به این عمل ننگین خود افتخار کردند و جایزه ناپیزی دریافت کردند. ابو عمر و زاهر می‌گویند ما در باره این ده نفر «تحقیق کردیم، معلوم شد همگی فرزندان نامشروع هستند!»^{۴۹}

چنانکه سرکرده آنان، عبیدالله بن زیاد، و پدرش نیز چنین بودند و حضرت اباعبدالله (ع) در باره او فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السِّلَّةِ وَالدِّلَّةِ وَهَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ؛^{۵۰}

آگاه باشید که ناپاک فرزند ناپاک، مرا میان کشتن و خواری قرار داده و هرگز او به خواسته‌اش نخواهد رسید.»





□ ۲. چندچهرگی

ابوسفیان، معاویه و دیگر اعضای خاندان اموی تا سال هشتم بعثت - که فتح مکه اتفاق افتاد - بر کفر و الحاد خود پای فشردند، در جریان فتح مکه آنان به قدرت اسلام پی بردند و خود را ناتوان تر از آن دیدند که سد راه پیشرفت اسلام شوند، از این رو در ظاهر به اسلام گرویدند و در واقع، بر کفر خویش باقی ماندند و هرگز ایمان نیاوردند تا اینکه نخست در صفین سر در آوردند و در کربلا پاره جگر اسلام را نیش زدند و زهر خود را ریختند و به تعبیر امام خمینی (قدس سره):

«به اسم خلافت رسول الله، بر ضد رسول الله قیام کرده بودند، فریادشان لاله‌الله بود و بر ضد الوهیت قیام کرده بودند، اعمالشان، رفتارشان، رفتار شیطانی، لکن فریادشان فریاد خلیفه رسول الله!»^{۵۱}

این واقعیت مثل روز روشن بود و از سوی معصومین علیهم‌السلام نیز به صراحت بیان شده است. در جریان جنگ صفین، امیرمؤمنان صلوات‌الله‌علیه در باره معاویه و یارانش فرمود:

«... مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسَلَمُوا وَأَسَرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا عَلَيْهِ أَعْوَانًا أَظْهَرُوا!»^{۵۲}
اسلام را نپذیرفتند ولی در برابر آن تسلیم شدند و کفر خویش را پنهان داشتند و چون یاورانی یافتند آن را آشکار ساختند.»

امام صادق (ع) نیز فرموده است:

«إِنَّا وَ آلَ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتِنَا تَعَادَى بِنَا فِي اللَّهِ؛ قُلْنَا: صَدَقَ اللَّهُ وَقَالُوا كَذَبَ اللَّهُ!»^{۵۳}
ما و دودمان ابوسفیان اهل دو خاندانیم که به خاطر خدا به دشمنی برخاستیم؛ ما گفتیم خدا راست می‌گوید و آنان گفتند خدا دروغ می‌گوید!»

ابوسفیان خود، خطاب به بنی‌امیه گفته است:

«تَلَقَّوْهَا تَلَقَّفَ الْكُرَّةَ أَمَا وَالَّذِي يَخْلِفُ بِهِ أَبُو سُفْيَانَ لِجَنَّةٍ وَ لَا نَارٍ؛»^{۵۴}
خلافت را چون توپ به یکدیگر پاس دهید؛ سوگند به آن که ابوسفیان بدان سوگند می‌خورد، نه بهشتی در کار است و نه دوزخی!»

در روز عاشورا حضرت سیدالشهدا (ع)، کفر و نفاق حزب اموی را صریحاً به آنان اعلام کرد و فرمود:

«لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَنسَأَكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ فَتَبَّأَ لَكُمْ وَ لِمَا تُرِيدُونَ ... هُوَ لِأَنَّ قَوْمَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ!»^{۵۵}



شیطان بر شما چیره گشته و یاد خدا را فراموشتان کرده است، نفرین بر شما و هدفتان باد! اینان گروهی هستند که پس از ایمان، کفر ورزیده‌اند، پس دوری (از رحمت خدا) بر ستمکاران.»

□ ۳. حرام‌خواری

روابط نامشروع اقتصادی، نشانه بیماری جامعه و تباهی اخلاقی افراد است و این بیماری به طور آشکار در میان حزب اموی خودنمایی می‌کرد. امام حسین (ع) در روز عاشورا هر چه کوشید تا با نصیحت و موعظه حسنه، سپاه یزید را از انحراف و تبهکاری باز دارد، آنان با غوغاسالاری و جنجال‌آفرینی مانع شدند و امام به آنان فرمود:

«كُلُّكُمْ غَاصٌ لِأَمْرِ غَيْرِ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مَلَيْتَ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبِعَ عَلَي قُلُوبِكُمْ، وَ بَلَّغْتُمْ أَلَا تَنْصَتُونَ؟ أَلَا تَسْمَعُونَ؟»^{۵۶}

همه شما فرمان مرا سرپیچی می‌کنید، به سخنم گوش نمی‌دهید؛ زیرا شکمهایتان از حرام پر شده و بر دلهایتان مهر خورده است. وای بر شما چرا ساکت نمی‌شوید؟ چرا نمی‌شنوید؟»

نقل است چهار نفر از شیعیان، نزدیک کوفه به امام پیوستند، امام اخبار کوفه را از آنان جویا شد، در پاسخ گفتند: رؤسای قبایل و سرشناسان شهر، رشوه‌های کلان دریافت کرده‌اند و به شدت طرفدار بنی‌امیه شده‌اند و امید نمی‌رود که به شما مدد رسانند و مردم عادی نیز گرچه در دل به شما علاقه‌مندند ولی به روز حادثه به رویتان شمشیر خواهند کشید و چنین نیز شد.^{۵۷}

اعصم کوفی می‌نویسد:

«عبیدالله در مسجد کوفه بسیار از یزید تعریف و تمجید کرد و اعلام داشت یزید چهار هزار دینار و دویست هزار درهم فرستاده که میان شما پخش کنم تا به جنگ دشمنش - حسین بن علی (ع) - بروید، سپس از منبر فرود آمد و آن مبلغ را میان مردم تقسیم کرد.»^{۵۸}

همچنین می‌نویسد:

«پس از کشتن اباعبدالله (ع) یزید یک میلیون درهم به عبیدالله جایزه داد.»^{۵۹}

عبیدالله پس از شهادت مسلم و هانی، سرهایشان را از بدن جدا کرد و برای یزید فرستاد، او نیز آنها را بر دروازه دمشق آویخت و به دو نفری که سرها را حمل کرده بودند، به هر یک ده هزار درهم جایزه داد.^{۶۰}



مقاله

ویژگی‌های اخلاقی دو جبهه حق و...



□ ۴. فساد و فحشا

ابوسعید خدری گفته است؛ پیامبر (ص) پس از تلاوت آیه ۵۹ سوره مریم فرمود:
«شصت سال دیگر، کسانی خواهند آمد که نماز را تباه کنند و در پی شهوات روند. اینان قرآن را تلاوت می‌کنند، ولی قرآن از حنجره آنان فراتر نمی‌رود.»^{۶۱}

تاریخ گواه است که در نیمه دوم قرن اول، بنیانهای اخلاقی جامعه به دست حزب اموی ویران شده است چرا که معاویه در خانه‌ای به دنیا آمده است که پیش از اسلام مرکز فساد و فحشا بوده و مادر او، هند جگرخوار، از زنان بدنام آن زمان بوده است و معاویه جز ابوسفیان به چهار نفر دیگر منسوب بوده که با هند زنا کرده بودند.^{۶۲}
یزید نیز عاشق زنی شوهردار به نام ارینب، دختر اسحاق، شد و معاویه با مکر و فریب، او را از شوهرش، عبدالله بن سلام، جدا کرد تا به وصال فرزندش برساند ولی امام حسین (ع) با درایت از این دزدی ناموسی، جلوگیری کرد.^{۶۳}

پرواضح است در حکومتی که سران آن چنین باشند، عمال و مزدوران آنان حال بهتری نخواهند داشت. به تعبیر رهبر ژرفاندیش انقلاب - حضرت آیت الله خامنه‌ای مدظله - «هر کس که دنیا طلب تر، شهوتران تر و برای به دست آوردن منافع شخصی، زرنگ تر و با صدق و راستی بیگانه تر است، سرکار می‌آید؛ آن وقت نتیجه این می‌شود که امثال عمر بن سعد و شمر و عبیدالله بن زیاد می‌شوند رؤسا و مثل حسین بن علی (ع) به مذبح می‌رود و در کربلا به شهادت می‌رسد.»^{۶۴}

□ ۵. بی‌حرمتی به مقدسات

امام صادق (ع) در سخن نغزی می‌فرماید:

«مملکت خداوند بزرگ را پنج حریم است؛ حریم پیامبر (ص)، حریم آل پیغمبر، حریم کتاب خدا، حریم کعبه و حریم مؤمن.»^{۶۵}

حکومت بنی‌امیه نسبت به همه این مقدسات و فراتر از آنها نیز بی‌حرمتی روا داشت. معاویه در جنگ صفین در برابر نیروهای امام علی (ع) تاب نیاورد و در نهایت به استفاده ابزاری از قرآن روی آورد و پانصد قرآن را به نیزه کرد و یاران امام را به داوری قرآن فرا خواند، امام وقتی این شگرد معاویه را مشاهده کرد، فرمود:

«خدا یا تو نیک می‌دانی که اینان هرگز تمایل به قرآن ندارند.»^{۶۶}



و با اینکه دوستی آل پیغمبر(ص) در قرآن مجید لازم شمرده شده است، معاویه پس از جنگ صفین در قنوت نمازش، امام علی، امام حسن، امام حسین علیهم السلام و برخی از یاران امام را نفرین می کرد!^{۶۷}

در رخداد عاشورا بنی امیه و مزدوران آنها بی حرمتی نسبت به امام و اهل بیت را به انتها رساندند و ننگ و عار ابدی را برای خویش به ثبت رساندند.

در میان راه مکه به کوفه در منزلگاه «رُهِیمَه» ابوهرم کوفی با امام ملاقات کرد و پرسید: «ای فرزند رسول خدا، چرا حرم جدت - مدینه - را ترک گفته ای؟» امام در پاسخ فرمود: «ای ابوهرم، بنی امیه، حرمت ما را نادیده گرفتند، اموال ما را به یغما بردند و اینک قصد جانم را کرده اند، به خدا قسم آنان مرا خواهند کشت.»^{۶۸}

بنی امیه همچنین حرمت نماز را پاس نداشتند و در ظهر عاشورا که امام و یارانش به نماز ایستادند، امویان حمله را ادامه دادند و یک نفر از یاران امام به نام سعید بن عبدالله حنفی - که از امام حفاظت کرد تا نماز را اقامه نمود - بر اثر حملات دشمن از پای درآمد.^{۶۹} همین طور یزید در سال ۶۴ لشکری فرستاد و کعبه مقدس را با منجیق ویران کردند و سپس آتش زدند.^{۷۰}

□ ۶ پرخاشگری

در این رذیله نیز حزب اموی گوی سبقت را از دیگران ربودند و صفحه سیاه دیگری به سیاه کاری های خویش افزودند؛ آنان طفل شش ماهه امام حسین (ع) را در آغوش پدر به طرز دلخراشی با لب تشنه به شهادت رساندند. همین طور طبری نقل می کند که نافع بن هلال در حین مبارزه در حالی که دو بازویش شکسته بود به دست شمر اسیر شد و پس از سخنانی که میان او و عمر سعد رد و بدل شد، به قتل رسید.^{۷۱}

آنگاه که امام بر اثر شدت جراحات، زمینگیر شد، شخصی به نام مالک بن نسر بر بالین امام حاضر شد و با ناسزاگویی شمشیرش را بر سر آن حضرت فرود آورد به گونه ای که کلاه خود را درید و به سر اصابت کرد و کلاه خود پر از خون شد.^{۷۲}

در همان زمان، شمر بن ذی الجوشن به سوی خیمه های امام حسین (ع) هجوم آورد و بانیزه آنها را درید و فریاد زد؛ آتش بیاورید تا اهل این خیمه را بسوزانم. آنان حتی عمامه و لباس و لوازم انفرادی امام را به یغما بردند و بدن مطهر او را عریان در میان خاک و خون



رها کردند.^{۷۳}

فرماندهان لشکر یزید پس از کشتن امام حسین (ع) و یارانش، سرهای آنان را از بدن جدا کردند و بر نیزه زدند و طبری می نویسد، نخستین سری که بر فراز نیزه زده شد، سر مقدس امام حسین صلوات الله علیه بود.^{۷۴} چنان که عبیدالله اهل بیت (ع) را در کوفه زندانی کرد و امام چهارم حضرت زین العابدین (ع) را به غل و زنجیر کشید.^{۷۵}

به اسارت بردن و در کوی و برزن گرداندن دختران پیامبر (ص)، بی حرمتی بی سابقه‌ای بود که تنها از دست فرزندان هند جگرخوار برآمد و این رخداد آن قدر سوزنده و طاقت فرسا بود که وقتی دعبل خزاعی در قصیده نائیه خود سرود:

بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْخُدُورِ مَصُونَةٌ وَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفُلُواتِ
أَذَا وَ تَسْرُوا مَدَّوْا إِلَيَّ وَ اتْرَيْهِمْ أَكْفَاءً عَنِ الْأَوْتَارِ مُنْقَبِضَاتِ

امام رضا (ع) آن چنان گریست که سه مرتبه از حال رفت.^{۷۶}

چنان که همه بازماندگان کربلا و امام سجاد (ع) وقتی وارد مجلس یزید شدند، همگی را با طناب بسته بودند، امام سجاد (ع) به یزید فرمود: «راستی اگر رسول خدا ما را در چنین حالی ببیند چه خواهد کرد؟!»^{۷۷}

امویان، خشونت و سنگدلی را به آنجا رساندند که حتی به بانویی داغدیده که بر بالین شوهر شهیدش در کربلا حضور یافت رحم نکردند. آن بانوی کلبی از خیمه گاه اباعبدالله (ع) خارج شد و به سوی قتلگاه شوهرش رفت، خاک و خون از چهره اش زدود و گفت: بهشت بر تو گوارا باد، در این اثنا شمر به رستم - غلام خویش - دستور داد گریزی بر سر آن بانو زد و سرش شکافت و در کنار شویش به شهادت رسید.^{۷۸}

□ ۷. بحران هویت

سیاست کلی رهبران اسلامی در این آیه قرآن ترسیم شده است:

«الَّذِينَ إِذْ أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمُ الْكُتُبَ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْوَحْيَ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ المُنْكَرِ وَ
لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^{۷۹}

ولی دستگاه سلطنتی اموی دقیقاً برعکس این سیاست، عمل می کرد؛ آنان به جای رویکرد عالمانه به دین و عملکرد عادلانه در جامعه، در ابعاد گوناگون به انهدام فرهنگ دینی و به تعبیر قرآن به استهزای آیات الهی پرداختند، چنان که حضرت زینب (س) در مجلس یزید با



تلاوت آیه ده از سوره روم به همین حقیقت اشاره کرد و اعلام داشت که بنی امیه و طرفداران آنها در نقض احکام الهی و نادیده گرفتن مقررات اسلامی و بی تقوایی و گناه، به مرز استهزای آیات الهی و کفر و بی هویتی رسیده‌اند.^{۸۰} آنان با آنکه ادعای جانشینی پیامبر را داشتند و نام خلیفه بر خود نهاده بودند، افکار و کردار و گفتارشان نه تنها شبیه پیامبر نبود بلکه مخالف دین و سنت رسول خدا(ص) بود و امام حسین(ع) در وصفشان فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْتَرُوا بِالْفِئَةِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ؛^{۸۱}
آگاه باشید که اینان، ملتزم فرمان شیطان شده‌اند و اطاعت یزدان را ترک گفته‌اند تباهی را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده‌اند، بیت‌المال را به یغما برده‌اند و حرام الهی را حلال و حلالش را حرام کرده‌اند.»

و در پاسخ برخی، که پیشنهاد دادند امام با یزید بیعت کند، فرمود:

«أَنْتِي أَبَايَعُ يَزِيدٌ وَيَزِيدٌ فَاسِقٌ مُعَلِنُ الْفِسْقِ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَيَلْعَبُ بِالْكَلَابِ وَالْقُهُودِ وَيُبْغِضُ بَقِيَّةَ آلِ الرَّسُولِ؛^{۸۲}
من چگونه با یزید بیعت کنم در حالی که یزید، مردی تبهکار است و فسق و فجور را علنی کرده است؛ شراب می‌نوشد و با سگ و یوزپلنگ بازی می‌کند و به بازماندگان خاندان پیامبر دشمنی می‌کند؟!»

چنین کارها و خصلتهایی انسان را از هویت انسانی خویش نیز تهی می‌کند تا چه رسد به مسلمانی و رهبری جامعه اسلامی، که مقامی بس رفیع است و برانزنده کسی است که در عمل و اخلاق به نقطه اوج رسیده باشد و سرآمد نیکان جامعه باشد ولی تاریخ، سوگوارانه گواهی می‌دهد که در حکومت اموی، حاکمان و محکومان به طور کامل از هویت اسلامی بیگانه شده بودند و به جای نظام اسلامی و برنامه‌های قرآنی و سنت محمدی صلی الله علیه و آله به نظام سلطنتی جاهلی روی آورده بودند که تنها اسمی از اسلام بر خود نهاده بود و رسم اسلام به کلی به فراموشی سپرده شده بود و چنان در جهل مرکب و ناآگاهی کشته فرو رفته بودند که کشتن قرآن ناطق و اسلام مجسم، حضرت ابو عبدالله(ع)، را عین دیانت خودساخته می‌پنداشتند و یکی از فرماندهان ارشد آنها به نام عمرو بن حجاج به نیروهای خود می‌گوید:

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! اِلْزَمُوا طَاعَتَكُمْ وَلَا تَرْتَابُوا فِي قَتْلِ مَنْ مَرَقَ مِنَ الدِّينِ وَخَالَفَ الْإِمَامَ؛^{۸۳}
ای کوفیان! ملتزم فرمان و گروه خویش باشید در کشتن کسی که از دین خارج شده و مخالف پیشوا (یزید) شده هیچ تردید نکنید!»



◁ بی نوشتها

۱. سورة جمعه، آیه ۲ و نیز رک: بقره، ۱۵۱ و ۱۲۹ و آل عمران، ۱۶۴.
۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، ج ۹-۱۰، ص ۵۰۰، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۳. حماسه حسینی، شهید مطهری، ج ۱، ص ۱۳۵-۱۳۴، صدرا، ۱۳۶۳.
۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۴۹، بیروت.
۵. مقتل الحسین، ابومخنف، با حاشیه غفاری، ص ۸۷، علمیه قم، ۱۳۶۴. (به زودی اقدام خواهیم کرد و مرگ بر جوانمرد ننگ نیست هرگاه آهنگ حق داشته باشد و در راه عقیده، جهاد کند).
۶. همان، ص ۱۰۶-۱۰۵.
۷. بقره، آیه ۳۰ (آیا در زمین، کسی را قرار می دهی که در آن فساد کند و خون بریزد؟)
۸. مقتل ابومخنف، ص ۱۰۹.
۹. همان، ص ۱۱۰-۱۰۹.
۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.
۱۱. تحف العقول، ابن شعبه، تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۲۴۹، اسلامیه، ۱۴۰۰ق.
۱۲. وَ عَلَى الْأَسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّغَتِ الْأُمَّةُ بِرِأَعِ مِثْلِ يَزِيدَ. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.
۱۳. مقتل ابومخنف، ص ۱۸.
۱۴. الفتوح، ابن اعثم، ص ۱۰۱.
۱۵. این آیات را مؤمن آل فرعون در مقام دفاع از حضرت موسی و در برابر فرعونیان مطرح کرد.
۱۶. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۳؛ لهوف، ص ۱۶۵-۱۶۴.
۱۷. لهوف، سید بن طاووس، تحقیق تبریزیان، ص ۱۳۲-۱۳۱، دار الاسوه، قم، ۱۳۷۵.
۱۸. نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص ۲۰۸، دار المحجة البيضاء، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۱۹. عرفان و حماسه، آیت الله جوادی آملی، ص ۳۵، نشر رجاء، ۱۳۷۲، به نقل از نمط نهم اشارات و تنبیهات.
۲۰. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.
۲۱. همان، دعای عرفه.
۲۲. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۲۶۱، بصیرتی، قم، ۱۳۹۴ق.
۲۳. همان، ص ۳۰۴.
۲۴. همان، ص ۳۰۶.
۲۵. لهوف، ص ۱۶۶، ۱۶۷.
۲۶. جامع الاسرار و منبع الانوار، سید حیدر آملی، ص ۱۱ مقدمه، تهران، ۱۳۴۷. (همه مردم را در راه خشنودی تو ترک گفتم، و خانواده ام را رها کردم تا تو را بینم، اگر مرا قطعه قطعه کنی، باز هم دلم به سوی دیگری مشتاق نخواهد شد).
۲۷. نفس المهموم، ص ۳۷۱.
۲۸. سورة ذاریات، آیه ۵۶.
۲۹. بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۴، ص ۱۹۶.
۳۰. مقتل، ابومخنف، ص ۱۰۶.
۳۱. همان، ص ۱۱۲.
۳۲. الفتوح، ص ۵۳.
۳۳. لهوف، ص ۱۶۵.



۳۴. مقتل، ابومخنف، ص ۱۰۵.
۳۵. نفس المهموم، ص ۲۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰.
۳۶. مقتل، مقرّم، ص ۳۱۰؛ مقتل، ابومخنف، ص ۱۲۹.
۳۷. سورة احزاب، آیه ۲۳؛ ر.ک: مقتل، ابومخنف، ص ۸۸؛ لهوف، ص ۱۶۱.
۳۸. مقتل، ابومخنف، ص ۵۰.
۳۹. نفس المهموم، ص ۱۶۱ - ۱۶۰؛ مقتل، ابومخنف، ص ۷۲؛ الفتوح، ص ۱۴۶.
۴۰. مقتل، ابومخنف، ص ۷۸.
۴۱. مقتل، خواریزمی، ج ۱، ص ۳۴۷؛ مقتل، ابومخنف، ص ۹۸. (به جای هلال بن نافع، نافع بن هلال آورده است).
۴۲. مقتل، ابومخنف، ص ۱۰۴.
۴۳. همان، ص ۸۸.
۴۴. ابوالشهداء الحسين بن علی، ص ۷۵ و ۸۱ شریف رضی.
۴۵. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۶.
۴۶. همان، ص ۴۶۷.
۴۷. ابوالشهداء الحسين بن علی، ص ۷۷ - ۷۶.
۴۸. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۲.
۴۹. الملهوف، ص ۱۸۳ - ۱۸۲.
۵۰. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۳.
۵۱. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۳۰.
۵۲. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱.
۵۳. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۶۵.
۵۴. حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۱۹.
۵۵. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶.
۵۶. همان، ص ۸.
۵۷. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۵ و مقتل مقرّم، ص ۲۲۱.
۵۸. الفتوح، ص ۱۵۷.
۵۹. همان، ص ۲۵۲.
۶۰. همان، ص ۱۰۹ - ۱۰۸.
۶۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۸۰.
۶۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۳۶.
۶۳. الامامة والسياسة، ابن قتیبه دینوری، جزء ۱، ص ۱۷۳ - ۱۶۶، دار المنتظر، بیروت.
۶۴. انقلاب و عبرتها (سخنان مقام معظم رهبری در جمع بسیجیان)، ص ۱۲، تبلیغات و انتشارات سپاه.
۶۵. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۶.
۶۶. وقعة صفین، نصر بن مزاحم، ص ۴۷۸.
۶۷. همان.
۶۸. مقتل، مقرّم، ص ۲۱۹ - ۲۱۸.
۶۹. همان، ص ۳۰۴.
۷۰. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۹۸.



۷۱. همان، ص ۴۴۱ - ۴۴۲.

۷۲. الملهوف، ص ۱۷۲.

۷۳. همان، ص ۱۷۴ - ۱۷۳.

۷۴. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹۴.

۷۵. همان، ص ۴۶۳ و ۴۶۰.

۷۶. الغدير، علامة امینی، ج ۲، ص ۳۵۰، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶.

(دختران زیاد پرده‌نشین بودند ولی دختر پیامبر بیان‌گرد شد
چون از این خاندان کسی کشته می‌شد دستی که به انتقام گشوده می‌شد از ستم بسته
می‌گشت.)

۷۷. الملهوف، ص ۲۱۳.

۷۸. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۸.

۷۹. سوره حج، آیه ۴۱.

۸۰. ر.ک: الملهوف، ص ۲۱۵.

۸۱. مقتل، مقررّم، ص ۲۱۸.

۸۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۴.

۸۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۵.

